

گشتی در خاک یزد

- ۴ -

ازدوشن باز گشتیم و شب را در قصر آباد گذرانیدیم و در خانه زیبا و خوش طرح دوستی معلم که سال گذشته نیز ما را به مهر و عطوفت پذیرفته بود به آرامی و خوبی آمیدیم . از تنگ غروب تادم صبح باران بارید . به مردم خشکی دیده کویر بهجت و سعادت دست داد . جهان طراوتی دیگر گرفت و کوه و بیابان صورتی تازه یافت .



در مسجد ندوشن

صبحگاهان از نصرآباد به سوی سونبج که پای شیرکوه، کوه بلند یزد، و در دره وسیعی است راندم. منطقه کوهستانی و محصولش بادام و گردوست. بجز سونبج، دره شیر را هم دیدیم، ولی در هیچ یک از این قراء کوهستانی آثار قدیمی ندیدیم، مگر يك تخته سنگ قبر كوچك با خطوط كوفی که از قرن ششم هجری است و در کنار قبرستان سونبج افتاده بود. از این دره آهنگ تفت داشتیم و ناگزیر به فرانشاه که بر سر راه است آمدیم. اینجا دو اثر قدیمی دیدنی دارد. یکی غاری است که در بنله کوهی است و ظاهراً پیش از اسلام آن را بصورت قلعه‌ای درآورده بوده‌اند، زیرا خشتهای بزرگ مخصوص آن عهد که دهنه غار را بدان بسته و چند اطافی در آن ساخته بوده‌اند نشان قدمت آن است.

اثر دیگر مسجدی است که آن را قدمگاه می‌گویند. قدمگاه از نفایس ابنیه تاریخی یزد است. بنایی است با گنبد که در ابتدای انحنای گنبد بخط کوفی رنگی و مزین و نقش دار کتیبه‌ای در دو ردیف نوشته‌اند که از آثار قرن ششم هجری است. در محرابش تخته سنگ مرمری نصب است که از حیث نقش و خط و زیبایی‌کننده کاری از زیباترین نمونه‌های حجاری اسلامی ایرانی است. صدمبار بهتر از سنگهایی است که پوپ عکس آنها را در کتاب جاودانی خود ضبط کرده است. محل این سنگ بگمان من موزه است نه آنجا. اما عجیب‌تر از بنا و سنگ و کتیبه بگمان من نوشته‌های یادگاری و یادداشتها است که در قرون ششم تا هشتم هجری بردیواره‌های کنار محراب به مرکب نوشته شده و سپس سه بار بر سر آنها گچ کشیده و سفید کاری کرده‌اند و چون ما بعلت دیدن اثر خط مقداری از گچها را برداشتیم یادگارهای عجیب از قرون ششم تا هشتم پدیدار شده که جداگانه آن را معرفی خواهم کرد. اهمیت خاص این یادگارا در آن است که معلوم شد این بقعه در قرن ششم هجری خانقاه بوده است.

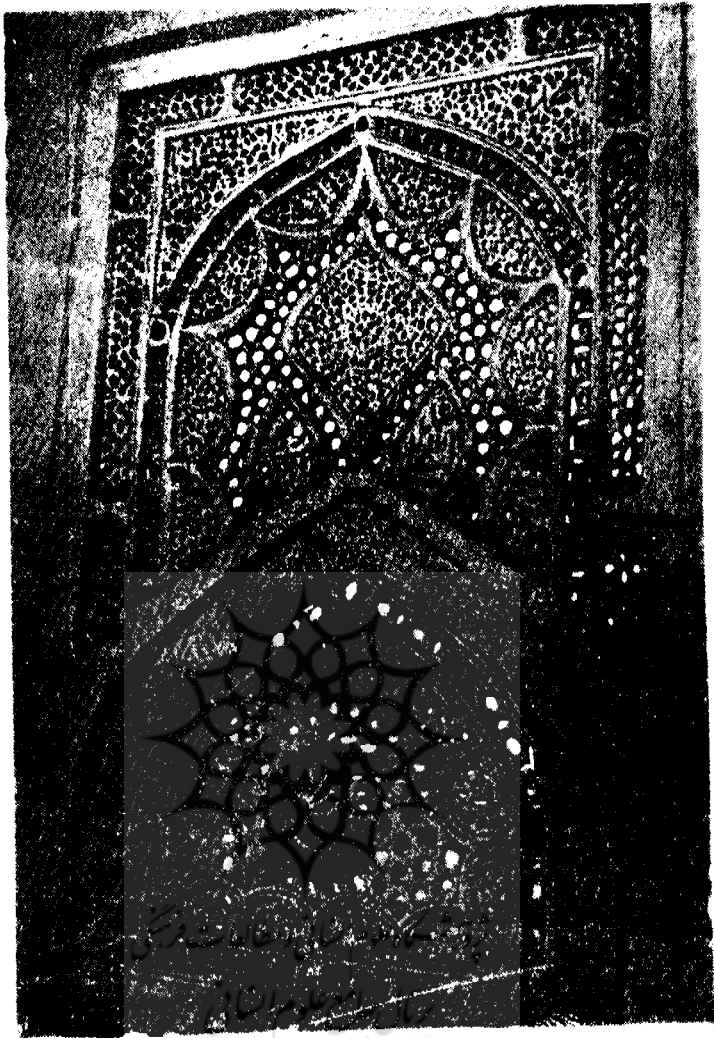
پس از طی دو فرسنگ به شهرك تفت رسیدیم که انارش شهرت تام دارد. روزه تاریکی می‌گراید. شب ما دیدیم که صبح از هفده محله آنجا دیدن کنیم.

آثار دیدنی تفت خانقاه و مسجد شاه ولی و کتیبه کاشی ممرق خوش نقش و خوش خط در گاه مصنعه (آب انبار) محله برسه (Borasseh) و نیز کتیبه کاشی ممرق به خط نستعلیق عبدالوهاب بردر گاه مصنعه محله گرمسیر است.

تفت در میان دو کوه قرار دارد و پوشیده از انار است. میان تفت رودخانه خشکی مسیر آب بهاری و مسیل سیل‌های سخت گاه به گاهی است. يك سوی رود را گرمسیر گفته‌اند و دیگر سویش را سردسیر و شهرت دارد که هوای گرمسیر بیست روز نسبت به سوی دیگر «پیشه» است.

پس از تفت مقصدمان آبادیهای «میان کوه» شد. ابتدا به «دهش» (ده بالا) رسیدیم و تا بن دره آن پیش رفتیم و از طرف دیگر رودخانه بر سر دوراهی باز گشتیم و به طرزجان (که در قباله‌ها طرزجان گویند) راندم و شب در خانه مهیبای دهقانی به ماحضری خوش گوار بسنده کردیم.

مسجد طرزجان بنا به قسمی از کتیبه چوبی خط نسخ خوش آن که باقی مانده است در سال ۷۵۸ هجری بنا شده است ولی نوسازی در آن شروع شده و درهای قدیمیش را کنده‌اند و با آجر و گچ به جان آن افتاده‌اند.



سجکاری مسجد اقصیٰ

از طزر جان به زیارتگاه بنافت (بنادك سادات) كه آبادی و درهٔ بیلاقی مجاورست آمدیم . بر درگاه مسجدش كنیسهٔ چوبی مربوط به میسأه موقوفهٔ آن نصب است . درین صفحات كوهستانی شوق و علاقهٔ وافری به تجدیدننا و نوساری مسجدها و حسینیه‌ها دیده شد ، یعنی آثار قدیم را خراب می‌كنند و برای نوساختن سنگها و چوبهای كهن را از میان برمی - دارند و محومی كنند و كسی هم نیست كه مردم را ازین «مغولان گریها» بازدارد. در همین بنافت گفتند كه برای تجدید بقعهٔ امامزاده قندبایهای قدیم را به فتوائی مختصر در بهای سه هزار تومان فروخته‌اند و بنای آجری تازه را ساخته‌اند .

خداوند جناب اجی وزیر سید جلیل و عزیز و مردم باهمت و پایدار در دین را سلامت

بداراد که مردم محل را واداشته است تاسنگهای قبوری را که از قرون هفتم تا یازدهم در آن مزار افتاده بوده است جمع آوری و در بدنه دیوار نصب کرده اند. وهما نا با این کار بنا را هم جالب توجه و دیدنی تر ساخته اند .

از بنافت به **هنشاد** آمدم که دیهی است در دل کوه . مسجدش را دیدیم . تکه ای از چوبی کهن که کتیبه مسجد بوده است هنوز بجای است و یاد گاری است از دوران سلطنت شاه . یحیی مظفری . شاه یجبائی که حافظ اوراملك عالم و عادل خوانده است . خبر دیگری درین دهکده نبود . باغ بود و کوجه باغ و درخت گردو و مردانی پیر و فقیر با اطفال و زنان . جوانان و مردان کار آمد ده به کار رفته بودند ، یعنی به بندر عباس و جیرفت و طهران تا نانی برای زن و فرزند بفرستند . این بلائی است که همه آبادیهای یزد را در چنگ می فشارد .

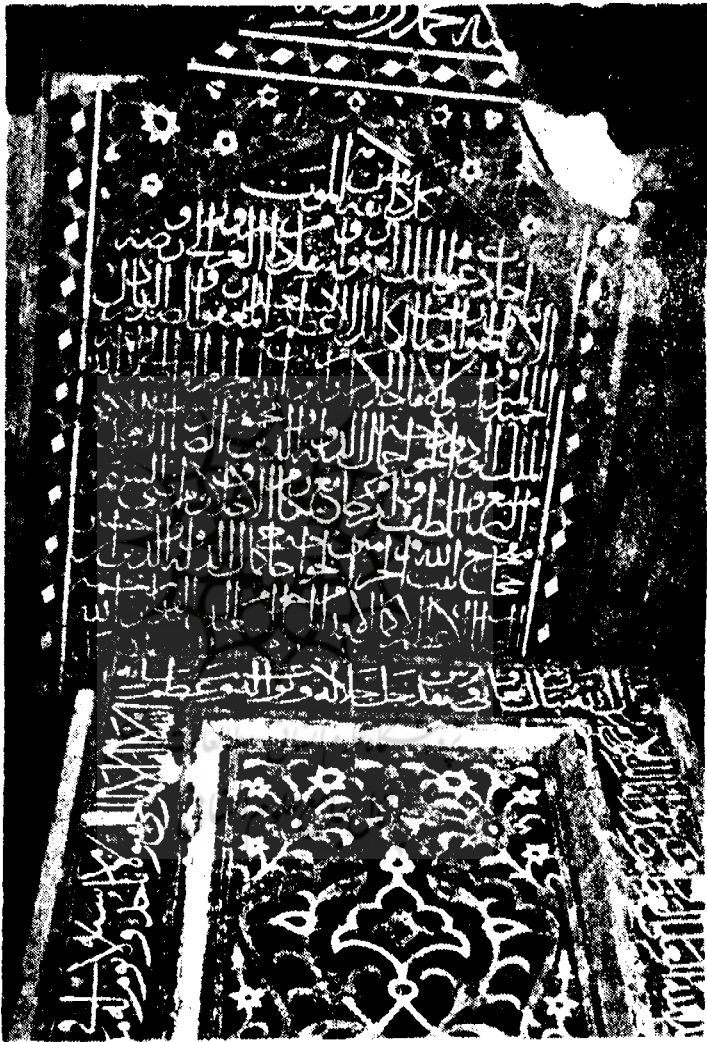
از **هنشاد** سرازیر شدیم . **گاوشار** و **دره** و **تجنک** و **سنی آباد** و **مزرعه حاجیها** که بر سر راه ما بود همه حشک و کم آب تأثر مارا شدیدتر کرد . عاقبت به مهریز در شدیم .

مهریز آبادی تکی نیست . تقریباً بلوک است ، مردمش آنجا را هفده محله می دانند (بمثل تفت که آن راهم مرکب از هفده محله می شمارند) . مهریز آبادی قدیم و باشکوهی است که در تواریخ یزد نیز بنای آن را به ساسانیان نسبت داده اند و نامش را مهریجرد نوشته اند . تفاوت نام بین تلفظ مردم و ضبط کتب و اسناد در اسامی جغرافیایی زیاد دیده می شود : طزر - جان و مهریز و بنافت و برسته (بر وزن دودسته) را در قبالیجات طزر جان و مهریجرد و بناذک و برالسویه (یا للمعجب !) می نویسند . بقول ستوده منشیان فضل فروش و اهل قلم متفرعن که خود رامختار و در فقه الله کامل العیار می دانسته اند به تلفظ زمان و استعمال عام بی اعتنائی می کنند هر چه خواسته اند کرده اند .

چون در سفرهای قبلی با ستوده تمام سوراخ سببه های مهریز را دیده بودیم این بار بجز بنفداد آباد و بیدک جای دیگری را ندیدیم . آهنگ شهر یزد کردیم و بر سر راه در قهوه خانه حقیر « عبدالملك » جای نوشیدیم . **عبدالملك** روز گاری شهرت داشت و در جامع مفیدی ، و صفش آمده است و معلوم می شود که در قدیمها باران داز و بار گیر گاه قوافل بوده است . اما اکنون از آن شکوه و بانگ و درای خبری نیست . مصنعه و آبگیر و کاروانسرا و طولیله همه ویران شده است . نشانی از آنها نیست . فعلاً دودهنه قهوه خانه کوچک آنجا دیده می شود که سازمان جلب سیاحان صاحب آن ده ها رامجبور کرده است تادست و روی بناها را بشویند و فرنگی پسند و « مدر نیزه » بشوند . ولی نشده اند . از تجدید فقط « کاشی ایرانا » بچشم می خورد و البته اگر برای مسافر تشنه کام آب سالم ندارد برای کارخانه ایرانا نان دارد .

شب به یزد آمدم و در منزل خویشی آمدم ، صبح به سوی **مجمومرد** که در راه تهران است حرکت کردیم . **مجمومرد** بر چهار فرسخی شهرست . در سفر پیش نتوانستیم مسجد جامع قدیم آن را بعلت دفسن شدن در زیر ریگ روان و منفردماندن در بیابان مشاهده کنیم . از انجمن انارملی درخواست شده بود که وسیله خالی کردن این مسجد و بقعه چسبیده بدان را

که دارای کاشی کاری بوده است فراهم کنند و چون انجمن چنین خرجی را بعهده گرفته بوده آنجا رفتیم که عکس برداریم و آثار بازمانده را ثبت و ضبط بنمائیم. رفتیم و دیدیم و معلوم شد مسجد در قرن هشتم هجری بر اثر نیت خیر بنا شده است و بانی و فرزندش نیز در چهارطاقی متصل به مسجد دفن شده اند و قبر آنها به کاشی معرق و با کتابه های نفیس پوشیده بوده است که بر اثر هجوم ریکه در زیر خاک بوده و اکنون بیرون آورده شده است.



آرامگاهی در مجومرد

کارمان که به اتمام رسید به سوی هفتمادر حرکت کردیم که نزدیک به عقداویک فرسنگ برکنار جاده است. آنجا را در کتب تاریخ یزد «هفت آذر» خوانده و گفته اند که آتشگاهی درین مقام بوده است که آتشش را از هفت آتشگاه بزرگ آورده بودند. امروز در مسجدش پنج قطعه کاشی آبی از قرن هفتم هست که همه نفیس و دیدنی است.

از هفتاد به عقده رانندیم و به دیدن مسجد کوچک معروف به هلاکوه مخروبه شده بود و مشغول به تعمیر آن بودند و کتیبه آب انباری از قرق یازدهم که در زیر خاک بوده و اکنون در خانه معتمدی از محل بود رفتم، و چون آثار دیگر محلی را در سفرهای مکرر دیده بودیم و وقت رو بستگی می کشید بیابانی شدید. شاهراه یزد به اصفهان را از دست دادیم و از سوی دست چپ جاده به سمت گاو خونی حرکت کردیم. قصدمان آن بود که در بیابان بین گاو خونی و عقده و ندوشن چهاررباط قدیمی را ببینیم. دوتا از این چهاررباط را در سفری که با ابراهیم حائری همراه بودم دیده بودم ولی دیدار مجدد آن در محضر ستوده لطفی تمام داشت.

این چهار رباط نارسون (نارستان)، شوراب، یاغمیش، خرگوشی نام دارد. نارستان در سه فرسخی عقده و از عصر صغوی است. شوراب پس از آن و بر سر راه یاغمیش است. یاغمیش یا یغمیش از رباطهای عصر مغولان است که در عصر صغوی بگفته صاحب جامع مفیدی تعمیر شد. رباطی است اساساً سنگی که قسمتهای فوقانی دیوارهای آن به آباجر مرمت شده است. وصف چنین رباطی بقلم دشوار است و تا شخص آنرا در میان بیابانهای درازناک و دورافتاده که از شش هفت فرسخ نه آب است نه آبادی مشاهده نکند نمی تواند میزان ابتکار قدرت و حتی هنر و بزرگواری بانیان آن آثار را دریابد.

دریغ ما آن بود که بیراهه‌ای بسیار ناهموار و سنگلاخ بود و در تاریکی به رباط یاغمیش رسیدیم و بکمک نور چراغهای اتومبیل آن مکان را دیدیم و شبانه از میان راهی که کاروانی بوده و اکنون بکلی متروک مانده و منحصرأ راه عبور خارکنها و ساربانان زغال است به - خلیل آباد آمدیم.

خلیل آباد مزرعه‌ای است با قلعه اربابی مرتفع و خوش طرحی که از آجر و باطاقهای خوش نقش ساخته بودند. در خانه روستائی مهربانی آرام گرفتیم و از بیابان و زراعت و مردم محل گپ زدیم و یاد دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که مولدش همسایه این محل است بمیان آمد و ما حضری خوردیم و خوش خوابیدیم و سپیده دمان حرکت کردیم. ابتدا به سروعلیا که بر سر راه ندوشن است آمدیم و بلدی با خود برداشتیم و سه فرسخ دیگر در بیابان رانندیم. در راه یگانه آبادی محقری که دیدیم سایون نام داشت که روبرو خشک است و موجب خوارشدن که دوسه رعیت آن محل نیز از قهر طبیعت و سختی بیابان قهر برهند.

بالاخره به رباط خرگوشی رسیدیم که از بناهای خیر و عظیم و بسیار دیدنی شاه عباس است و من شرح آن را با عکس در مجله ینما (شماره آذرماه ۱۳۴۶) نوشته‌ام و متن کتیبه‌اش را که خط علی رضای عباسی است نیز نقل کرده‌ام. محوطه این رباط شش هزار متر مربع است و از آجر و سنگ بنا شده و غرفات و حجرات و صفت‌های متعدد و استادانه ساختی داشته است که دست بشر از روزی که راه کاروانی متروک شد به ارکان آنها صدمه وارد کرده است.

از رباط خرگوشی قصد صحرا و خونی کردیم. همه شنیده‌اید که آب زاینده رود آنجا فرو می‌رود و تصورمان بر آن بود که چالهای است که رود را در خود می کشد و بسیاری هم شنیده‌اند که این آب از فرسنگها دورتر سر بیرون می کند! اما گاو خونی پهنه‌ای است که اطرافش را کوههای چندمسطود کرده و چون گود افتاده است باز مانده آب زاینده رود بدان می‌ریزد و ته‌شین می‌شود و آب بر اطراف پهن دشت کبره می‌بندد و بیابان اطرافش کویری غیر قابل عبور می‌شود.

دست بشر برای گذار از کویر راهی باریك ساخته است که کاروانها در قدیم با ترس و لرز از آن می گذشته اند و اتوموبیلهای قوی درین عصر به صعوبت از آن می گذرند .



سنگ قبر قرن ششم در سو نیچ (مربوط به صفحه ۲۶۶)

درین پهنه که پانزده فرسخ است و از آب و آبادانی خبری نیست نشان رهگذران پوزه کوه ، تپه سرخ ، دم ریگ ، شبله پهن و باریك ، نمک زار است هر چه چشم کار می کند دشت است و بیابان ، بیابانی يك دست و دشتی کم علف . آثار اصلی حیات یا سراپ است که گاه خود را به چشم عا بر چون دریائی جلوه گرمی سا د و یا بته های گز که باد در آنها می افتد و بازمه ای سکوت خوش و ترس آور بیابان را می شکند . شکست و نمودی که بیابان دارد منحصرست به آبکند های

خشک و سنگلاخ که رهگذر ساکت و حیران با درافتادن اتوموبیل در آنها چپ و راست می‌شود و سرش با سقف تماس می‌یابد .

از کنار گاوخونی راهی باریک و کویری مسافر را از قلعه خرگوشی به آبادهای ورزنه اصفهان می‌رساند، و چون باران باریده بود سختی راه چندچندان و درشتی بیابان و درازی راه نمایان تر شده بود. چند پرنده دریائی که دوستان لذت سازمان ظاهر آد آبزی، مصطبح کرده‌اند در حاشیه گاوخونی بر فراز مختصر آب مرداب می‌پریدند و آزاد بودند و خوش . ما از آزادی خوش‌هوائی که درین فراخما نصیب مرغ‌خواست و آزادگی که در طبیعت آنها نهفته است لذت می‌بردیم . .



درج از جهان و منوچهر سنوده

در طرف غربی گاوخونی يك رشته طولانی تپه‌های رینگ روان آرام گرفته بنام «رینگ»
سرای گاوخونی را از ورزنه جدا می‌سازد. قرن‌هاست که این سلسله رینگ درین مجوطه پادر
گل مانده است و حرکتی ندارد. چون دیواری است که ورزنه را از دریاچه و کویر منفصل
ساخته. من ستوده که بیابانهای رینگزار و پیر رینگ روان را در بلوچستان و سیستان دیده‌ایم
چنین رشته رینگی ندیده بودیم.

ورزنه آبادی بزرگ و بانام و نشان و همسایه کوپا (قهپایه) و از رباط خرگوشی تا
ورزنه ده فرسنگ راه است.

نزدیکیهای ورزنه بازاینده رود همراه شدیم اما در دو مسیر. او به سوی گاوخونی می‌رفت
و ما به شهری می‌رفتیم که او آن را پست سر گذارده بود. اهل محل این قسمت از زاینده رود را
«رودخانه گاوخونی» می‌خوانند.

شترهای بسیاری بی‌مهار و افسار در صحرای کنار رود می‌چریدند و خاری می‌حوردند.
سیاهی رنگ آنها میان خاک و رینگی که در هوا پراکنده و معلق بود گویای دشواری زندگی
بیابان بود. شترم تحمل از میان خاک و رینگ کردن کشیده مرکب بادپیمای مارامی نگرست و
شاید می‌خواست دو مردی که راحت شهر را ترک کرده به رینگ و بیابان در افتاده‌اند بشناسد.
به یک فرسخی ورزنه رسیدیم و ویرانه های گلی وسیع «قلعه دیزی» را که روزگاری
آبادان بود از دور دیدیم. آن سوی رود بود و دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. منار مرتفعی هم
در کنار قلعه هست که با گنبد بلند مسجد یادگار عظمت و اهمیت محل است. این هر دو خرابه در
بیابان خودنمایی می‌کنند.

از پلای قدیمی که بر زاینده رود بسته است گذشتیم تا به ورزنه وارد شویم. آثار دوپل
بسیار کهنه هم در حول و حوش پل فعلی دیده می‌شود. ولی دیدنی تر از همه «تاپلوی» ایستگاه
«کلیما تولوژی» که بر سر قبرستان نصب است. به ستوده گفتم مسلماً بخشنامه نخست وزیر در
باب اجتناب از استعمال کلمات فرنگی به این قصبه در افتاده نرسیده است. و الا دستگاه هواشناسی
و اقلیم شناسی زودتر می‌جنبید و این علم را بر می‌داشت. دلمان می‌خواست وقتی داشتیم و بقول امر وزیها
آمار می‌گرفتیم و عدد اشخاصی را که در محل ازین اسم جبری می‌فهمیدند احصاء می‌کردیم.
وارد شدیم و مسجد جامعش را که دارای کتیبه‌های بسیار خوش خط به خط محمود نقاش
و از عهد و به نام شاهرخ بهادر خان است زیارت کردیم و چشم را «سو» دادیم. مسجد بزرگ
و کتیبه‌ها زیبا و طرحی عالی است. مناری دارد که از حیث دوره محیط بزرگتر از آن
ندیده‌ام و افسوس که قسمت زیادی از آن را به ضرب توپ انداخته‌اند، از ترس آنکه بر سر مردم
خراب شود.

مثل همه جا و بدتر از همه جا مردم به دورمان حلقه زدند. همه از کم دوائی (عرض
نکردم بی دوائی) و کم طبیبی و کم مملعی می‌نالیدند. می‌گفتند چون اینجا آخر ایران
و دور افتاده و همسایه گاوخونی است کسی به فریادمان نمی‌رسد و کسی جرأت ندارد که به این
قصبه بیاید. اینجا بود که به یاد کلیما تولوژی افتادیم. ستوده گفت مردمی که کلیما تولوژی دارند
ادعای بی‌پایه می‌کنند و حرف مفت می‌زنند. حتماً طبیب و معلم هم دارند.

چون مدت آزادی و به اصطلاح «مرخصی» تمام شده بود و می‌بایستی خود را به طهران

برسانیم مجال دیدن قسمت‌های دیگر نشد . حسرت می‌بردیم ولی حرکت کردیم .
بیابان سیاه‌رنگی را که ریزگزارست و يك بته محض رضای خدا ندارد گذراندیم و به
هرند رسیدیم . گنبدی در میان هرند نمودار بود که از کاشی است و تخم مرغی و منقش و از دور
بسیار زیبا بود .

در مزارع اطراف ورزنه و هرند برج‌های کبوتر متعدد که همه ظریف و خوش طرح
ساخته شده هنوز برپاست . امروز کارخانه کود شیمیائی ساخته میشود و دیروز این برج‌های
خوش‌نمارا تعبیه می‌کرده‌اند . کارش چه فرقی باهم دارد ، هیچ .
از هرند که خارج شدیم راه دوتا شد ، یکی به کوپا و شاهرآه یزد به اصفهان می‌رفت
که رها کردیم و راه بیابانی رودشت به اصفهان را که به محاذات زاینده‌رودست اختیار نمودیم
و باز به کویرهای لجن‌زاری درآفنا دیم .

پس از طی يك فرسنگ باطلاق و مقداری تبه‌های ریگ و گذشتن از دوآبادی کوچک به
شاه‌طور رسیدیم که رباط شاه عباسی و امامزاده‌ای با گنبد زیبا دارد . شاه‌طور و آبادی‌های
سیون و اجیه و بیسیون که در مسیر ما بود منطقه رودشت را تشکیل می‌دهد .
عاقبت از راه‌های پرگل ولای و پست و بلند رهیدیم و به بیسیون که مسجد و مناراش از
دور خودی می‌نمود رسیدیم . اینجا منزل اول راه قدیم است و رباطی آجری دارد .
مسجد بیسیون از شاهکارها و یادگارهای با ارج هنرمعماری ایران و از سر تا پا آجری
است . کتیبه‌های متنوع آن را نیز با آجر ساخته‌اند . من هر چه از آن بنویسم حق مطلب را
خراب کرده‌ام .

از بیسیون تند به اصفهان رانندیم و راهی طهران شدیم و من از نوشتن خلاص شدم و شمام
با این سطر از خواندن حرف‌های مفت راحت می‌شوید .

نیما

مجله ماهانه ادبی ، هنری ، تاریخی

مدیر مؤسس : حبیب‌نیما

تأسیس و فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره : خیابان شاه‌آباد - کوچه ظهیرالاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه : سی تومان - تك شماره : سه تومان

خارج از ایران : سه لیره انگلیسی